

بررسی چالش‌های دانشگاه در تحقق طرح تحول علوم انسانی

عباسعلی طالبی^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۰۱

چکیده:

رسالت و فلسفه وجودی دانشگاه از گذشته تاکنون کمک به توسعه، تحول جوامع از طریق آموزش و پژوهش و حل مشکلات بشری با توجه به اقتضائات و امکانات موجود بوده است. پس از پیروزی انقلاب و شکل‌گیری انقلاب فرهنگی با هدف بازنگری متون درسی، بومی‌سازی علم و تطبیق علوم با معارف دینی به مثابه یک آموزه در دستور کار سیاست‌گذاران و مسئولین آموزش عالی قرار گرفته است. این مقاله با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به بررسی چالش‌های دانشگاه در تحقق طرح تحول علوم انسانی پرداخته، این سوال را مطرح کرد که دانشگاه در تحقق این طرح با چه چالش‌هایی مواجه است؟ در پاسخ این فرضیه مطرح شد که تنوع دیدگاه‌ها درباره چگونگی تحول در علوم انسانی به گونه‌ای بوده که خط و مشی‌گذاران، مسیر مشخص و مورد توافقی را دنبال نکرده و تلاش‌های گوناگون، اهداف تحول در این علوم را محقق نساخت. نتایج نشان می‌دهد که تحقق این طرح اولاً بدون اجماع‌سازی، شناسایی چالش‌ها و ارزیابی وضعیت موجود امکان اولویت‌بندی و هدف‌گذاری برای آینده محتمل به نظر نمی‌رسد. ثانیاً سیاست‌گذاری مسئولین در تدوین سند تحول نه تنها از عملکرد قابل دفاعی برخوردار نیست بلکه در نقشه جامع علمی کشور علوم انسانی از جایگاه بالایی برخوردار نیست. ثالثاً دانشگاه در جهت تحقق طرح تحول با چالش‌های مالی، ضعف در تولید محتوی، بروز رسائی، فقدان چشم‌انداز و نبود کار تیمی مواجه است. با توجه به آمار روزافزون دانشجویان تحصیلات تکمیلی، می‌توان از این سرمایه‌های ارزشمند برای بومی‌سازی دانش و طرح مشکلات موجود در کشور و در جوامع محلی بهره‌گرفت.

واژگان اصلی: تحول، تولید محتوی، فقدان چشم‌انداز، بومی‌سازی.

۱. استادیار، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد سوادکوه، دانشگاه آزاد اسلامی، سوادکوه، ایران (نویسنده مسئول)

مقدمه

انقلاب اسلامی ایران آخرین انقلاب اجتماعی قرن با به چالش کشیدن مبانی مدرنیته و تئوری به حاشیه رفتن دین از متن زندگی طرحی نو در اندیشه بنیان نهاد و تحولی بنیادین در نحوه زیست بشر و تفسیری جدید از واقعیات اجتماعی ارائه نموده است. انقلاب اسلامی، سرآغاز دوره ای جدید در عصر حاضر بود که می خواست عرصه های مختلف زندگی را بر مبنای آموزه های اسلامی هدایت کند. بی شک یکی از مهمترین عرصه های زندگی که بر بخش های مختلف جامعه تاثیر می گذارد، نهاد علم و فرایند علم ورزی است. علوم انسانی در میان شاخه های مختلف علوم، بیشترین تاثیرگذاری را در تمام عرصه ها به ویژه فرهنگی و اجتماعی برعهده دارد و بر همین اساس از بدو شکل گیری انقلاب اسلامی با توجه به پررنگ بودن سابقه فرهنگی آن ایده بازنگری و بازسازی علوم انسانی بر مبنای آموزه های اسلامی و تلاش برای دستیابی به علوم انسانی اسلامی از سال ۱۳۸۸ در دستور کار و مورد توجه مسئولین و پژوهشگران قرار گرفت. در این راستا مراکز متعدد فرهنگی، آموزشی، پژوهشی، برنامه ریزی و سیاستگذاری تاسیس گردید که هر کدام طیف گسترده ای از فعالیت ها را مانند، اتخاذ تدابیر لازم برای تقویت آموزش و پژوهش در سطح نهادهای علمی و تربیت نیروی انسانی متخصص، برنامه ریزی برای تقویت تولید علم و نظریه پردازی در حوزه علوم انسانی و برنامه ریزی برای تولید منابع علوم انسانی و معرفی آن در صحنه های بین المللی در دستور کار خود داشتند اما تاکنون در باره چرایی و چگونگی تحقق آن نه تنها اجماع نظر جلدی شکل نگرفته، بلکه تاکنون سند تحول علوم انسانی در زمینه تغییر در ماموریت، مجلات، کتب درسی و رشته ها به تصویب نرسید (ایسنا، ۱۴۰۲). این مقاله با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به بررسی چالش های دانشگاه در تحقق طرح تحول علوم انسانی پرداخت و این سوال را مطرح کرد که دانشگاه در تحقق این طرح با چه چالش هایی مواجه بوده است؟ در پاسخ این فرضیه مطرح شد، نه تنها تنوع دیدگاه ها درباره چگونگی تحول در علوم انسانی به گونه ای بوده که خط و مشی گذاران آموزش عالی، مسیر مشخص و مورد توافقی را دنبال نکرده و تلاش های گوناگون، اهداف تحول در این علوم را محقق نساخت. روش پژوهش بر اساس ماهیت و روش در زمره تحقیقات توصیفی-تحلیلی می باشد. همچنین این پژوهش با بهره گیری از روش کتابخانه ای از کتب، مقالات و فصلنامه های تخصصی در رابطه با موضوع قابل پژوهش بهره می جوید.

۱- شکل‌گیری و گسترش روند علوم انسانی در ایران

به لحاظ تاریخی پیشینه تکوین علوم انسانی به عنوان یک حوزه علمی مدرن در ایران به بعد از شکست جنگ‌های ایران و روس در اواخر قرن هیجدهم و نوزدهم و آشنایی و تماس دانشجویان ایرانی به فرنگ باز می‌گردد که در نتیجه آن، گرایش تازه‌ای به فراگیری در بین نخبگان دربار قاجار پدید آمده و موجب اعزام تعدادی از دانشجویان ایرانی به اروپا برای فراگیری علم و دانش جدید شده بود (ادیب زاده، ۱۳۸۹: ۷۶). سیاستمداران همچون عباس میرزا و میرزا عیسی قائم‌مقام برای جبران عقب‌ماندگی ایران نسبت به دیگر کشورهای اروپایی در حوزه‌های علمی و صنعتی، افرادی را برای فراگیری علوم و فنون به خارج از ایران اعزام کردند. شروع آموزش رسمی علوم انسانی در ایران، در دوره ناصرالدین شاه با تأسیس مدرسه دارالفنون در تهران به همت امیرکبیر رقم خورد. ارتباط بین نهادهای دولتی و علوم انسانی بعد از انقلاب مشروطه تقویت و سپس مجلس شورای ملی طرح تازه‌ای را برای ایجاد نهادهای علمی و آموزشی در کشور به تصویب رساند. شکل‌گیری دولت مدرن با اقتضانات جدید در دوره پهلوی اول، نیاز به علوم انسانی را نه تنها بیشتر کرد، بلکه زمینه‌ها و موجبات رشد و گسترش آن در کشور در جهت به کارگیری افراد در نهادها و دوایر تازه تأسیس فراهم کرد. افزایش اعزام دانشجو به خارج از کشور در رشته‌های علوم انسانی و افزایش دانشکده‌های آموزش عالی و تأسیس دانشگاه تهران، نشانه‌ای از این نیاز می‌باشد (ادیب زاده، ۱۳۸۹: ۹۳). دوره پهلوی دوم نیز به دلیل نیازهای نظام بوروکراسی به علم و دانش مدیریت، رشته‌های علوم انسانی و اعزام دانشجو به خارج، رشد و گسترش پیدا کرده بود. به طور کلی اولاً قبض و بسط رشته‌های علوم انسانی تابعی از سیاست‌های نوسازی دولت بود و حکومت به جای ایجاد زمینه‌های مناسب برای رشد معقول آن، به تربیت و پرورش نخبگان اداری می‌پرداخت ثانیاً، در متون و نهادهای آموزش علوم انسانی این دوره، بیش از هر چیز به فرهنگ و تمدن دوره ایران باستان توجه می‌شد و نسبت به دوره ایران بعد از اسلام و فرهنگ اسلامی، کم‌توجهی یا بی‌توجهی صورت می‌گرفت. این مسائل به طور کلی از رشد کیفی علوم انسانی در کشور جلوگیری کرده بود (مرزبانی همکاران، ۱۳۹۸: ۲۴). با پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلامی، تغییرات عمده‌ای در نظام آموزش عالی ایجاد شد و به تناسب میزان وابستگی رشته‌های دانشگاهی به محافل آموزشی غرب، این رشته‌ها با مخالفت‌های شدیدی از سوی نیروهای انقلابی روبه‌رو شدند، که میزان مخالفت با علوم انسانی، بیش از بقیه بود. این نیروها بر ماهیت غربی و

سکولاریستی علوم انسانی عصر پهلوی و ضرورت تغییر در محتوا، آموزش و نیز اسلامی و بومی کردن علوم انسانی تاکید می کردند (ازغندی، ۱۳۸۹: ۹۰). شرایط به وجود آمده پس از انقلاب اسلامی، مسئولان نظام را به فکر اصلاح، ساماندهی و بکارگیری نیروهای متعهد و خدوم در مراکز آموزشی انداخت. به همین منظور در خرداد ۱۳۵۹ و پس از تعطیلی دانشگاه ها، سازمانی تحت عنوان ستاد انقلاب فرهنگی تأسیس شد که هدف اصلی آن، ایجاد تحول و دگرگونی بنیادین در علوم انسانی کشور بود. انقلابیون بر این اعتقاد بودند که به دلیل پیوند عمیق علوم انسانی با موضوعات ایدئولوژیک، ضروری است که مبانی آن با تکیه بر منابع اسلامی در معرض ارزیابی مجدد قرار گیرد و از عناصر غربی پاک شود. در این راستا دفتر همکاری حوزه و دانشگاه ایجاد شد. بعد از انقلاب اسلامی، علاوه بر اعمال تغییراتی در برنامه های درسی علوم انسانی، مجموعه ای از دروس عمومی نیز به منظور تعلیم معارف اسلامی و فرهنگ انقلابی در کلیه رشته ها و بین دانشجویان، تدوین شد. اساساً پس از انقلاب فرهنگی، کار ویژه دانشگاه تغییر کرده و این نهاد به محلی برای جامعه پذیری انسان متعالی شیعی تبدیل شد. پس از جنگ تحمیلی، رشته علوم انسانی تا حد زیادی تحت تاثیر فضای سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه قرار داشت. مشکلات اقتصادی و خرابی های ناشی از هشت سال جنگ، موجب توجه بیشتر دولت سازندگی به رشته های فنی و مهندسی نسبت به علوم انسانی شد. در کنار این، توسعه فضای آموزشی و گسترش و رشد دانشگاهها به رشد علوم انسانی کمک شایانی نکرد. رخداد دوم خرداد ۱۳۷۶ بر سرنوشت این حوزه تاثیر گذاشت. تاکید دولت بر موضوعاتی چون: آزادی بیان، جوانان، زنان و نیز رشد و گسترش مطبوعات و شکوفایی نشر کتاب و گسترش فضای بحث و تبادل نظر در دانشگاه ها، تا اندازه ای به رشد و شکوفایی علوم انسانی در کشور کمک نمود. با روی کار آمدن دولت اصول گرا، بار دیگر، رویکرد اسلامی و بومی کردن علوم انسانی صورت اجرایی و عملی به خود گرفت. در این دوره، علوم انسانی نتوانست آن چنان که باید، به روند روبه رشد خود ادامه دهد. دولت اعتدال، تدبیر و امید نیز تلاش کرده تا رویکرد اعتدالی و عقلانیت را بر علوم انسانی کشور حاکم نماید. علیرغم تلاش های بی وقفه مسئولین در حوزه علوم انسانی نه تنها سند تحول در علوم انسانی تدوین نشده، بلکه در نقشه جامع علمی کشور فقط اشاراتی کوتاه به علوم انسانی شده است.

۲- تبیین معنایی تحول

در حوزه تحول علوم انسانی تعریف و تبیین دقیق اصطلاح تحول و یافتن مصادیق و کاربردهای آن در بستر علوم و معارف بشری کاری پیچیده و مشکل به نظر می‌رسد. مشکل از این نظر که یافتن مجموعه منظم حول یک موضوع شکل گرفته، را بتوان به سایر علوم تسری داد. در جامعه‌شناسی معرفت و فلسفه علم نظریات متعددی درباره تغییر و تحول در علم مطرح شده است. همچنین در میان جبهه تحول خواهان، نقد علم مدرن، از طرف رویکردهای متنوع و گوناگونی دنبال شده است که در ادامه به مهم‌ترین آن‌ها اشاره خواهد شد.

۲-۱- تحول به معنای به روز رسانی: این قرائت ضمن تقسیم علوم به قدیم و جدید بیشتر به جنبه‌های آسیب‌شناسی و نقد علوم موجود مبنی بر سستی بودن و تقلید آکادمیک جامعه علمی از علم قرون گذشته تأکید دارد. تحول خواهان در این معنا به دنبال به کارگیری متدولوژی جدید و کسب علوم روز و آشنایی با مکاتب جدید هستند. از این منظر بسیاری از انتقادات علوم دینی به علوم غربی را می‌توان در پارادایم‌های اخیر علم مدرن نیز یافت؛ برای مثال، انحصار روش در تجربه به وسیله پارادایم اثبات‌گرایی مدت زیادی است که به وسیله فیلسوفان علم متأخر نظیر کوهن و کواین به شکل بنیادی با چالش مواجه شده است.

۲-۲- تحول به معنای کاربردی‌سازی: از جمله انتقاداتی که از سوی مدعیان علوم تجربی مطرح می‌شود این است که علوم انسانی را به دلیل غیر انضمامی و انتزاعی بودن و ناتوانی در حل مشکلات بشری و غیر کاربردی بودن، علم نمی‌دانند. بخش زیادی از علم موجود، علمی توهمی و دور از واقعیات جامعه است؛ بنابراین اساساً توانایی حل مسائل بوم خویش را ندارد. از این رو این گروه معتقدند که علم فعلی را از جهان انتزاعی خارج کنیم و وارد جهان غیر علم کنیم تا هم ناظر به مسائل عینی باشد و هم رشد بعدی آن از محیط عینی اثر پذیرد.

۲-۳- تحول به معنای تغییر پارادایم مسلط علم اثبات‌گرایانه: پارادایم تفسیری در نقد پارادایم پوزیتیویستی شکل تحول‌خواهی نسبت به علوم انسانی پوزیتیویستی در قالب جریان‌هایی نظیر علوم انسانی تفسیری - شامل هرمنوتیک، پدیدارشناسی و علوم انسانی انتقادی شامل مارکسیسم، مکتب فرانکفورت و فمینیسم دنبال می‌شود. این گروه با تأکید بر وحدت علوم و استفاده از متدولوژی واحد، تاسی از روش علوم طبیعی دارند. یک روش تجربی وجود دارد که بر هم علوم حاکم است.

۲-۴- تحول به معنای بومی‌سازی: گاهی تحول در معنا و مفهوم بومی سازی علم به کار می‌رود. بومی سازی یکی از مهم‌ترین و تاثیرگذارترین جریان‌ها در تحول علوم انسانی است. این جریان معتقد است که می‌توان با «متناسب‌سازی» محتوای علم با فرهنگ زیست بوم محل، از دانش بومی حداکثر استفاده را در پاسخ به مشکلات و شبهات کرد. در حقیقت بومی سازی علوم ممکن است به چالش‌های همان بوم پاسخ دهد ولی ظرفیت تعمیم به سایر اقوام و ملل را ندارد؛ مگر این که آن بوم خاص خود را اتساع بخشند و بر سایر ملل سلطه پیدا کند. از این جهت می‌تواند مسائل خود را مسئله‌ای برای تمام کشورها نشان دهد؛ چنانچه غرب طی فرایند توسعه و تجدد چنین کاری کرد. از این‌رو علوم انسانی موجود، علمی وارداتی و ساخته اروپا است و اساساً درکی از مسائل فرهنگی جامعه ایران ندارد (حدادی و حسین‌زاده یزدی، ۱۳۹۵).

۲-۵- تحول به معنای جایگزینی علم دینی: گروهی دیگر از تحول خواهان، تولید علوم انسانی جدید را مبتنی بر مبانی و پیش فرض‌های دینی می‌دانند. هر پارادایم علمی را می‌توان دارای دو سطح زیربنا و روبنا دانست (پارسانیا، ۱۳۹۲: ۱۴). غالباً مبناهای مشترک بیشتر پارادایم‌های علوم انسانی غربی که حاصل عقل عملی، زمینه‌های فرهنگی و زاویه نگاه اروپایی به مسائل جامعه‌ای خاص است، محوریت بعد مادی دنیایی و نفی یا غفلت از روحانیت نفس انسان است که با اصالت ماده در انسان این جهانی در ساحت هستی‌شناختی، انحصار روش شناخت در تجربه را نشان داده است. این علوم نخست متکی بر انقلاب کپرنیکی کانت و در مرحله دوم متکی بر هویت تاریخی، اجتماعی و گذران نوع بشر و در مرحله آخر متکی بر اندیشه توسعه و زندگی انسان همراه با فناوری و رفاه شکل گرفته است (طالب‌زاده، ۱۳۹۴). تفسیر و معنا بخشی علوم انسانی متصف به صفت دینی، غالباً تلاش دارد انسان، جهان و علم را در نسبت و محوریت خدا طرح کند. دو رویکرد عمده در تولید علوم انسانی اسلامی اتخاذ شده است. ۱) رویکرد تهذیب و تکمیل (اسلامی‌سازی علوم انسانی): تقریر اولیه از این رویکرد، پیراستن علوم مدرن از ناخالصی‌ها و افزودن برخی بخش‌ها بود (باقری، ۱۳۸۲: ۲۳۴). یعنی اسلامی‌سازی در این معنا منحصر در تصدیق بخش‌هایی از علوم انسانی که مورد تأیید قرآن و سنت معتبر است (ملکیان، ۱۳۷۸: ۲۲۰)، اما تقریرهای جدید از این رویکرد معتقدند فرایند اسلامی‌سازی در دوران گذار فقط با طی کردن مراحل به این شرح حاصل می‌شود: شناخت صحیح اسلام، شناخت دقیق علوم انسانی موجود، بررسی نسبت علوم جدید و معارف دینی، تهذیب علوم موجود و تکمیل علوم موجود (موحد ابطحی، ۱۳۹۵: ۱۱۴-۱۲۱). معتقدان

رویکرد تهذیب و تکمیل، «فلسفه اسلامی» را که از یونان به جهان اسلام وارد شد، از مصادیق تحقق خارجی همین رویکرد می‌دانند. (۲) رویکرد استنباط و تأسیس (تولید علوم انسانی اسلامی): این دسته، تحول را به معنای تأسیس علمی اسلامی با روش استنباط و اجتهاد از منابع دست اول اسلام (قرآن و روایات معتبر) یا یاری گرفتن از مبانی فلسفه اسلامی می‌دانند.

۳- اهمیت علوم انسانی

در جهان امروز، بدلیل نقش روزافزون علم در مناسبات انسانی، توسعه و پیشرفت جوامع، هرگونه برنامه ریزی، فناوری بدون علم، سست و بی بنیان است. اساسی ترین سوالی که در این جا مطرح می شود، این است که علوم انسانی چه وظیفه و کاربردی در زندگی و توسعه علمی دارد و چه سهمی در پیشرفت یک جامعه و کشور دارد؟ یکی از کارویژه های مهم علوم انسانی یافتن راه حل برای مشکلات انسانی از نظر اخلاقی، تربیتی، آموزشی است. رشد فزاینده مشکلات انسانی و پرسش های بی پایان نیازمند پاسخ های درست و قانع کننده است. در نتیجه دامنه علوم انسانی از دامنه سایر علوم بسیار گسترده تر، پیچیده تر و چند بعدی تر است و مهمتر از همه، وظیفه اش یافتن حقیقت و ارائه راه حلی است که تبیین آن بسیار دشوارتر و پیچیده تر است. علوم انسانی برعکس علوم تجربی با موضوعاتی سرکار دارد بشدت دینامیک، پویاست و بکارگیری یک قانون برای حل همه مشکلات امکان پذیر نیست. علوم انسانی موتور محرکه و پیشرفت سایر علوم است. به همان اندازه که اندیشه و فکر در علوم انسانی گسترش می یابد، صنعت و علوم فنی و تجربی نیز با انسجام و انتظام هماهنگ گسترش می یابند. اگر علوم انسانی شکوفا و فربه شود و به مرز تولید و توزیع تئوری برسد آنگاه توسعه اقتصادی، صنعتی، فنی مستمر و پویا، مطمئن و خوش قواره به همراه آن خواهد آمد. اما زمانی که علوم انسانی بکار گرفته نشود، به میدان عمل نیاید، بعنوان مرجع حلال مشکلات جامعه برسمیت شناخته نشود، تاثیر منفی بر روی سایر علوم می گذارد.

غرب مبنای پیشرفت و توسعه خویش را به لحاظ معرفت شناختی مدیون توجه ویژه دانشمندان دوره رنسانس به بعد مانند کُندرسه، دکارت، کانت به علوم انسانی و حل مسائل انسانی، اجتماعی و فرهنگی جامعه بوده است. با نگاه به سطح بالای استاندارد زندگی در کشورهای مشهور به توسعه یافتگی، در وهله اول این نتیجه گرفته می شود که صنایع پیشرفته ریشه در رشد علوم طبیعی مختلف مانند مهندسی و پزشکی تمدن غرب دارد. گویا شاه کلید ایجاد تفاوت در توسعه و سطح رفاه، همین علوم بوده اند اگر غرب توانسته است به رشد علم و فناوری دست پیدا کند، به

این دلیل نیست که استعدادهای برتر خود را در زمینه سایر علوم، بلکه رشد فناوری معلول زمینه های دیگری بود. تمرکز بیشتر همین کشورهای پیشرفته از نظر صنعتی بر روی باطن جهت دهنده تکنولوژی بوده و هست (نایی، ۱۳۹۵: ۱۸۵). جایگاه بی بدیل علوم انسانی در میان سایر علوم باعث شده که چهاردهه متوالی مسئولین نظام، سخن از تحول در علوم انسانی، بومی سازی آن، ارتقای جایگاه علوم انسانی در نظام ارزش گذاری و سیستم آموزشی ایران تاکید کنند. الزام تحول و نگاه ویژه مقام معظم رهبری به علوم انسانی اسلامی، از این جهت مهم جلوه می کند که از شروع انقلاب فرهنگی، این نیاز کاملاً محسوس بوده و علوم انسانی به اندازه علوم تجربی و پایه، مهم است و پیشرفت و نظریه پردازی در آن‌ها، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. مقام معظم رهبری بسیاری از حوادث و اتفاقات دنیا را، ناشی از نظریه پردازی‌های دانشمندان این رشته‌ها می‌داند و معتقد است که بسیاری از حوادث دنیا حتی در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی، محکوم نظرات صاحب نظران در علوم انسانی است. در جامعه‌شناسی، در روانشناسی، در فلسفه. آن‌ها هستند که شاخص‌ها را مشخص می‌کنند. از دیدگاه ایشان علوم انسانی، جهت دهنده و فکرساز است و مسیر و مقصد حرکت جامعه را تعیین می‌کند. می‌توان گفت یکی از دلایل مهم تأکید ایشان بر علوم انسانی این است که ایران کشوری در حال پیشرفت است و برای پیشرفت و توسعه، الگوی کاملی لازم است که مقصد و مسیر، براساس آن روشن شود. تعیین این الگو و معیارها و شاخص‌های پیشرفت، برعهده‌ی علوم انسانی می‌باشد.

۴- نقش دانشگاه در تحول علوم انسانی

درباره رسالت و فلسفه وجودی دانشگاه از گذشته مباحث گوناگونی در جهان مطرح بوده است. در برخی دوره‌ها فقط یک رسالت برای دانشگاه متصور شده‌اند، مانند آموزش و انتقال مباحث دینی که یکی از اولین رسالت‌های تعریف شده در مدارس دینی اروپا بوده است. در دوره های بعدی مواردی مانند پژوهش و کنشگری انسانی نیز به این مجموعه اضافه شده است (Banyasady et al. 2020). فورمان پس از بررسی نظریه های اندیشمندان مختلف، دیدگاه های گوناگونی را درباره فلسفه وجودی دانشگاه را در یادگیری و تفکر و استدلال، پژوهش و ایجاد انگیزه برای توسعه دانش، رشد توانایی ها و مهارت های حرفه ای، رشد انسانی دانشجویان در ابعاد مختلف و تعهد به جامعه و داشتن مسئولیت اجتماعی در قبال جامعه معرفی کرده است

(Fuhrmann, 2002). درحقیقت، مسائل اجتماعی و پاسخگویی به مطالبات جامعه همواره بخش مهمی از فلسفه وجودی دانشگاه را شکل داده و برای ادامه حیات خود باید نسبت به محیط بیرونی پاسخگو باشند. به تعبیر وایتهد دانشگاه وظیفه دارد که مردم را قادر سازد تا تصویری روشن‌فکرانه از جهان جدید خلق کنند و اطلاعات و تجربه را به هم پیوند بزنند. بر اساس این، دانشگاه نه تنها باید به تولید دانش بپردازد، بلکه باید با سطوح عمیقتر تجربه در ارتباط باشد.

دانشگاه محل تلاقی میان دانش به مثابه علم و شناخت فرهنگی است. با توجه به سهم دانشگاه در آموزش و تربیت نسل آینده کشور و این که باید، در کنار سایر خدمات، افرادی مسئول را به جامعه تحویل دهد، مسئولیت اجتماعی دانشگاه به موضوعی مهم و راهبردی در آموزش عالی تبدیل شده است. دانشگاه در برابر پیامدهای ناشی از راهبردها، ساختارها، سیاست‌ها و عملکردهای خود مسئولیت پذیر باشد و خدمات خود را با روشی اخلاقی به جامعه ارائه دهد. با توجه به تفاوت‌های ماهیتی دانشگاه با سایر سازمانها مسئولیت اجتماعی دانشگاه نیز تعهدی دوگانه است. دانشگاه از یک سو باید مشابه با سایر سازمانها در برابر جامعه احساس مسئولیت کند و از سوی دیگر آموزش دهنده و مروج فرهنگ مسئولیت اجتماعی در سطح سازمانها و شهروندان و جامعه باشد و به این ترتیب در تحولات اقتصادی و اجتماعی تأثیرگذار باشد (Shafaei Yamchelou et al., 2018).

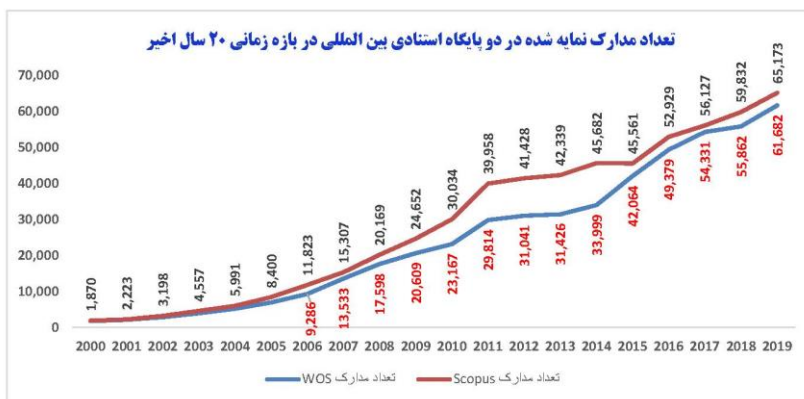
۵-چالش‌های دانشگاه در تحقق طرح تحول علوم انسانی

۱-۵-ضعف در تولید محتوی علوم انسانی

موج چهارم حیات تاریخی انسان با ورود به عصر مجازی و ظهور مفاهیم تازه ای مانند جامعه معرفتی، اقتصاد دانایی محور و مدیریت دانش آغاز شده است. دانشگاه‌ها در عصر کنونی مهمترین مراکز تولید علم و دانش و تربیت نیروی انسانی متخصص به شمار می روند. از نظر یونسکو یکی از مهمترین رسالت‌های دانشگاهها تولید دانش است. ضرورت دانش آفرینی در دانشگاه‌ها از دو بعد بیرونی (پاسخ به نیازهای جامعه) و درونی (بهبود کیفیت آموزش و ارتقای جایگاه دانشگاهها، توسعه روابط علمی، افزایش درآمد) قابل ارزیابی است. شواهد موجود بیانگر آن است که در دانشگاههای کشور به ایجاد فضای سازمانی دانش محور، همکاری مبتنی بر اعتماد، ساختار سازمانی مناسب، حمایت مدیریت، ابزارهای فناوری و نظام‌های پاداش دهی مناسب، بهبود فرایندها و روش‌ها، ایجاد گروه‌های دانش برای رشد و توسعه دانش آفرینی توجه کافی نشده است (دری و طالبان نژاد، ۱۳۸۷: ۶).

دانشگاه‌ها علیرغم تأکیدات اسناد بالا دستی و سیاست‌گذاری‌ها در تولید محتوی به

ویژه درحوزه علوم انسانی مطابق با سطح انتظارات جامعه از عملکرد قابل دفاعی برخوردار نیستند. محتوای دروس علوم انسانی اغلب مربوط به سال‌ها پیش و بلکه دهه‌ها پیش‌تر مربوط می‌باشد. در برخی رشته‌ها اساساً تالیفات و محتوای درسی جدید طی چند دهه گذشته عرضه نشده است و استادان و دانشجویان بیشتر بازآموزان نظریه‌ها و دیدگاه‌های مولفان غربی بوده‌اند تا ایرانی. برخی از تحولات فناورانه و رخدادهای سیاسی و اجتماعی جدید در دنیا، ماهیت بسیاری از نظریه‌ها و مبانی نظری پیشین را تغییر داده است و نیاز شدیدی برای به‌روزرسانی این دروس به چشم می‌خورد؛ در حالی که فناوری‌های نوین اطلاعاتی، بسیاری از نظریه‌های ارتباطی و اجتماعی قدیمی را از اساس دگرگون کرده، دانشجویان مجبورند همان نظریه‌های قدیمی را فرا بگیرند و امتحان بدهند که بیشتر به تاریخ اندیشه‌ها شبیه است تا نظریه‌های کاربردی و جدید. در بسیاری از رشته‌های علوم انسانی مانند مدیریت، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و روانشناسی محتوای آموزشی با نیازهای جامعه سنخیت چندانی ندارد. در اکثر رشته متون ترجمه‌شده علوم متفکران غربی تدریس می‌شود و یا ترجیح مدرس به متون خارجی می‌باشد. علم از طریق پژوهش تولید و به وسیله آموزش توزیع می‌گردد. در ایران پژوهش ذیل آموزش تعریف شده است. در حوزه پژوهش نیز مشکل رشد کمی و بی‌توجهی به کیفیت مشاهده می‌شود.



سهم ایران در پایگاه استنادی WoS در دنیا، منطقه و جهان اسلام								
	۲۰۱۲	۲۰۱۳	۲۰۱۴	۲۰۱۵	۲۰۱۶	۲۰۱۷	۲۰۱۸	۲۰۱۹
دنیا (درصد)	۱,۳	۱,۳	۱,۳	۱,۴	۱,۶	۱,۷	۱,۸	۱,۹
منطقه (درصد)	۲۸,۲	۲۶,۴	۲۶,۳	۲۶	۲۷,۵	۲۹,۲	۲۸,۷	۲۸,۹
جهان اسلام (درصد)	۲۳,۱	۲۱,۲	۲۰,۶	۱۹,۶	۲۰,۷	۲۰,۶	۲۰	۲۱,۲
سهم ایران در پایگاه استنادی Scopus در دنیا، منطقه و جهان اسلام								
	۲۰۱۲	۲۰۱۳	۲۰۱۴	۲۰۱۵	۲۰۱۶	۲۰۱۷	۲۰۱۸	۲۰۱۹
دنیا (درصد)	۱,۵	۱,۵	۱,۶	۱,۶	۱,۸	۱,۸	۱,۹	۲
منطقه (درصد)	۳۰,۶	۲۹,۲	۲۹,۶	۲۸,۲	۲۹,۵	۳۰,۶	۳۰	۲۹,۱
جهان اسلام (درصد)	۲۳,۳	۲۱,۸	۲۱,۷	۲۰,۸	۲۱,۲	۲۰,۹	۱۹,۷	۱۸,۶

۲-۵- کاربردی نبودن

یکی از ضعف‌های علوم انسانی در ایران کاربردی نبودن متون آموزشی می باشد. اغلب گروه‌های آموزشی و استادان این رشته به نظری بودن و پایه تئوری داشتن رشته‌ها بسنده می‌کنند و کار دانشگاه را ایجاد شغل یا حل مشکلات روزمره جامعه نمی‌دانند و خود را تنها مسئول تولید علم می‌دانند، همین نکته باعث شده تا فارغ‌التحصیلان این رشته‌ها جایی در بازار کار نداشته باشند و مجبور باشند در زمینه‌هایی غیر از رشته‌ای که در آن تحصیل کرده‌اند مشغول به کار شوند که این خود نافی ماموریت دانشگاه در نظام علمی کشور است. اگر ارتباط جامعه، بازار و صنعت با دانشگاه قطع شود، دانشگاه ایزوله خواهد شد و دردهای اجتماع را احساس نخواهد کرد و طبیعتاً مسئله جامعه، مسئله دانشگاه نخواهد بود. بازنگری در علوم انسانی باید با محوریت کاربردی کردن این علوم صورت گیرد. برای مثال در رشته آموزش ابتدایی موضوعاتی تدریس می‌شود که تاثیر چندانی در ارتقای فهم و دانش معلمان و به کارگیری آن در کلاس‌های درس موضوعیتی ندارد. در برنامه درسی آموزش معلمان، واحدی بنام جامعه شناسی آموزش و پرورش تدریس می‌شود که با توجه به گذار به قرن بیست و یکم هنوز از مسائل جامعه پذیری و فرهنگ پذیری بحث می‌کند که شیوه‌های انتقال آن عوض شده و یا از نظام تربیتی بحث می‌کند که دیگر کارایی ندارد. در علم مدیریت از تئوری‌های کلاسیک مدیریت بحث می‌کند که دوره این تئوری‌ها در غرب به پایان رسیده است. در علوم سیاسی مباحثی تدریس می‌شود که نه تنها موضوعیتی ندارد بلکه بسیاری از مبانی آنها به تعبیر پوپر با حذف و ابطال مواجه شده است. دروس مربوط به مسائل جنگ سرد و جهان سوم همچنان در برنامه درسی علوم سیاسی سهم قابل توجهی دارند. وضعیت علم سیاست در ایران اولاً اقتباسی و متون اصلی، ترجمه شده در آنها بیشتر به تجربه کشورها غرب اشاره می‌شود و در باره

ایران، یا تاریخ سیاسی ایران، پیوند هنوز ایجاد نشده است. دوم این که، این علم سیاست در مجموع همان علم سیاست پوزیتیویستی است. در حل این مشکلات دانشگاه گام اساسی در ایجاد گرایش‌های بین‌رشته‌ای و چندرشته‌ای بر نداشته است. ترکیبی از رشته‌های مختلف علوم انسانی و علوم تجربی و مهندسی می‌تواند رشته‌های میان‌رشته‌ای جدید و جذابی را به مشتاقان علم و دانش عرضه کند که هم کاربردی، به روز، جدید و نیز متناسب با نیازهای جامعه می‌باشد.

۳-۵- فقدان چشم انداز

دنیای امروز به قول پیتر دراگر دنیای تحولات و تغییرات مداوم و عصر عدم تداوم‌ها است. هر چه سرعت تغییرات بیشتر و محتوای آن پیچیده تر باشد، امکان مدیریت آن برای استفاده بهتر کاهش می‌یابد و ضرورت تدوین چشم انداز و برنامه‌های بلندمدت و میان مدت افزون‌تر می‌گردد، زیرا که هر چقدر سرعت بالاتر باشد، نیاز به متدهای قویتر بیشتر احساس می‌شود. آموزش عالی ایران نیز همگام با این تحولات جهانی همواره کوشیده است تا در قالب اهداف پنج ساله توسعه، به تقویت جایگاه نظام آموزش عالی در کشور مبادرت ورزد و پاسخگویی نیازهای گوناگون و نوین جامعه باشد (اجتهادی و داودی، ۱۳۸۶). بقای امروز سازمان‌ها و به ویژه دانشگاه‌ها بستگی به این موضوع دارد که آنها چگونه پذیرای تغییرات شوند و اقدامات و خدمات خود را بهبود بخشیده و توان رقابت پذیری خود را افزایش دهند. دانشگاه‌های معتبر جهان غالباً واجد برنامه‌ها و چشم اندازهای درازمدت هستند، تا بدین وسیله بتوانند به صورتی هدفمند به سوی آینده قدم بردارند. گرچه در گذشته این آینده نگری‌ها عموماً در قالب ایده‌ها یا گزارش‌هایی در ذهن یا قفسه مدیران قرار داشت، اما امروزه شاهد تدوین و ارائه گسترده آنها هستیم. در دو دهه اخیر، بسیاری از دانشگاه‌های جهان، علاوه بر تدوین چشم انداز و اهداف آینده خود، آنها را در معرض رؤیت عموم نیز قرار داده‌اند. این گونه به نظر می‌رسد که دانشگاه‌ها با مکتوب نمودن و در دسترس قرار دادن این بیانیه‌ها حداقل دو قصد عمده را دنبال می‌کنند. در وهله اول خود را ملزم به رسیدن به اهداف و چشم اندازهای تعیین شده نموده، زیرا که با اشاعه همگانی موضوع، امکان قضاوت در مورد عملکرد خود را مهیا کرده‌اند. در وهله دوم، با معرفی بهتر خود امکان جذب دانشجویان یا اعضای هیئت علمی علاقه مند به فعالیت در موسسه آنان را داشته، پیدا نموده و با این انتخاب شرایط دستیابی بهتر به اهداف و چشم اندازهای خود را فراهم کرده‌اند. گرچه سازمانهای آموزشی هدف مشترکی دارند اما از لحاظ رسالت‌ها با هم متفاوتند و رسالت هر دانشگاه با درک وضعیت کلی

دانشگاه مطرح می‌شود. گرچه چشم اندازها و ماموریت‌های دانشگاهها امروزه به صورت مکتوب تدوین شده و به عنوان راهنمای تدوین اهداف و راهبردهای دانشگاهها در دسترس هستند ولی در عمل فرایندها و نتایج عملکردی متفاوت و بعضاً متناقضی را شاهد هستیم. دانشگاهها مسیر متفاوتی را در حین عمل دنبال می‌کنند. چنانچه کمتر دانشجویی هدف اصلی نظام آموزش عالی یعنی توسعه دانش و پژوهش را دنبال میکند. بعد آموزشی بر بعد پژوهشی و توسعه علم احاطه داشته و دانشگاه تصویر روشنی از وضعیت برنامه‌ریزی توسعه خود ندارد و اکثر دانشگاهها نیز فاقد برنامه‌های مشخص تدوین شده هستند. این وضعیت اجازه سازگاری اهداف روشن و پنهان دانشگاه را با دانشجویان نخواهد داد.

۴-۵- کمبود بودجه

بودجه شاهرگ حیاتی مراکز آموزش عالی است؛ زیرا دانشگاه همه فعالیت‌های مالی خود، اعم از کسب درآمد و پرداخت هزینه برای اجرای برنامه‌های متعدد و متنوع خود را در چارچوب قانون بودجه انجام می‌دهد. در تعبیری کلی، می‌توان بودجه را علم و هنر تخصیص منابع محدود برای رفع نیازهای نامحدود تلقی کرد که همه عملیات و اولویت‌های دانشگاه را بازتاب می‌دهد. عدم اختصاص بودجه کافی برای انجام پژوهش‌های عمیق میدانی و مبتنی بر داده‌ها و اسناد در علوم انسانی و اجتماعی باعث شد تا پژوهشگران این حوزه بعضاً به انجام پژوهش‌های سطحی و عمدتاً نظری برآمده و از چهارچوب‌ها و مدل‌های نظری رایج در غرب بسنده کرده و ادبیاتی خلق کنند که به هیچ وجه با واقعیات مربوط به جامعه ایرانی تطبیق نمی‌کند. این مسئله، در بسیاری اوقات تصمیم‌گیران را به سمت تدوین سیاست‌های نامطلوب سوق داده است (احمدی، ۱۳۹۰). علاوه بر این پژوهش‌های نیازمند منابع مالی زیاد و مستلزم تشکیل تیم‌های مطالعاتی بزرگ و همسو هستند که تلاش‌های آنها در دوره زمانی طولانی مدت مورد حمایت قرار گیرد، وابستگی به بودجه دولتی یا به عبارتی دولتی بودن اعتبارات پژوهشی، باعث می‌شود تا قسمت‌های عمده‌ای از آن هدر برود، به جرات می‌توان ادعا کرد که در بخش‌های دولتی به خاطر وجود مشکلات قانونی و ساختاری، انعطاف لازم، برای فعالیت‌های پژوهشی وجود ندارد و نهایت تلاش هر کدام برگزاری همایش‌هایی می‌باشد که هزینه‌های بسیاری را در بر می‌گیرد، در عمل به طور تخصصی خروجی مفید و کاربردی ندارند؛ اگرچه در نگاه اول مشارکت دولت در تعمیم پروژه‌های پژوهشی و مطالعاتی کارآمد به نظر می‌رسد و به عنوان معیار توسعه پژوهشی تلقی می‌شود، اما در ادامه

فرآیند، تبعات و عوارض شدیدتری را به وجود می آورد. نقش دولت در تعمیم اعتبارات پژوهشی بلامنازع است، ولی باید دقت شود تا این اعتبارات چگونه تخصیص داده شود تا معایب آن برطرف گردد، به علاوه بروکراسی و دیوانسالاری ناقص و نا کارآمدی اداری نیز بر این نابسامانی مزید برعلت می شود و تاکنون اکثر محصولات پژوهشی مدیون از خودگذشتگی خود محقق بوده است. در بسیاری از مراکز دانشگاهی بودجه چندانی به پژوهش های علوم انسانی اختصاص نمی شود و اندک پروژه ها و یا مقالات علمی پژوهشی توسط استاتید جهت ارتقاء یا ترفیع صورت می گیرد (خوش اخلاق، ۱۳۸۹: ۶۶۹).

۵-۵- بروز رسانی

یکی دیگر از کارکرد دانشگاه در طرح تحول علوم انسانی تغییر ماموریت ها و یا تعریف جدید از نقش و رسالت خود در انجام این ماموریت است. نظام آموزش علوم انسانی در ایران ناگزیر است کارکردهای تازه ای را متناسب با متضیبات یا روح زمانه برای خویش تعریف کند، که این مسئله مستلزم اتخاذ نگرشی نو به ابعاد و محورهای گوناگونی چون تعاریف، اهداف، ساختار، محتوا، منابع انسانی و ابزار و تکنیک های نوین آموزشی و پژوهشی در این حوزه است. به طور کلی اگر هدف از تحول علمی و فرهنگی، از بین بردن تمامی موانع توسعه باشد، در آن صورت سیاست های آموزشی در حوزه علوم انسانی نیز باید به صورت بنیادی دگرگون شود و تفکر عقلانی جایگزین تفکر سستی و غیرعقلانی، روحیه انتقادی جایگزین روحیه انفعالی و نسبی گرایی جایگزین مطلق گرایی شود. با توجه به انتقادی بودن علوم انسانی، می بایست سایه سیاست و نهادهای حکومتی را از سر راه آن برداشت و در مقابل، بر قدرت و اختیارات نهادهای دانشگاهی افزوده شود تا محققان بتوانند بیرون و مستقل از گفتمان های رایج به چالش های جامعه از طریق پژوهش پاسخ دهند (عباس زاده مرزبالی و همکاران، ۱۳۹۸: ۳۹). به میزانی که فضای گفت و گوها در نهادهای دانشگاهی کشور فراهم شود، می توان انتظار داشت که علوم انسانی رشد بیشتری داشته باشد. نظام سیاسی ایران با استفاده از چنین سازوکاری می تواند بسیاری از پرسش های اجتماعی خردمندان و حوزه عمومی را از طریق گفت و گوهای نهاد دانشگاهی پاسخ دهد. این مساله، اندیشمندان متعهد علوم انسانی را در حل و به چالش کشیدن مسائل اجتماعی حرفه ای تر و کارآزموده تر خواهد کرد.

۶-۵-بومی سازی

یکی دیگر از اهداف تعریف شده در طرح تحول علمی انسانی بومی سازی علوم در پاسخ به مشکلات و چالش های درونی جامعه است. بومی سازی به معنای ایجاد تغییر در علم یا هر محصول وارداتی به منظور انطباق با جامعه مدنظر است که بسیاری از متفکران کشورهای جهان سوم و در حال توسعه به آن توجه نشان داده‌اند (امیدیان و زندوانیان، ۱۳۹۸: ۲۳۲). بومی سازی به لحاظ کارکردی و ماهیت با علم بومی تفاوت دارد. بومی سازی به این معناست که ما علمی را از جوامع دیگر وارد و آن را بر طبق نیازهای فکری خود تغییر دهیم، اما بومی بودن یعنی اینکه علوم از ابتدا در زمینه‌های فکری جامعه به وجود بیاید. خاستگاه اولیه علم بومی همان کشور است، ولی علم بومی شده خاستگاهی خارج از آن کشور دارد. بومی سازی علم در چهار سطح قابل طرح است:

سطح اول بومی سازی

سطح اول ناظر به ورود علم به جامعه میزبان و استفاده از علم وارداتی روی (آزمودنی‌ها و طرح نظرات) در چارچوب همان دانش وارداتی است. حتی در ترجمه متون سعی می شود از اصطلاحات خارجی استفاده شود و بیشتر از یادگیرندگان انتظار می رود خود را با فرهنگ وارداتی انطباق دهند. از نظر برخی از افراد همین که علم از زبانی به زبانی دیگر ترجمه شد و در فرهنگ جدید وارد شد، علم بومی می شود، چون جامعه هدف فرق کرده است (پارسانیا و همکاران، ۲۰۰۹).

سطح دوم بومی سازی

دومین سطح متصور مربوط به گسترش حوزه ترجمه متون علمی در علوم انسانی است. در این سطح از بومی سازی، باید در فرایند ترجمه متون علمی (کتاب ها، مقاله ها، سؤال های پرسشنامه ها و سایر ابزار گردآوری داده‌ها) از زبان بیگانه به زبان بومی، با توجه به وضعیت فرهنگی موجود در جامعه میزبان، مطالب را بومی کرد.

سطح سوم بومی سازی

سطح سوم از بومی سازی باید بین فرهنگ میزبان و فرهنگ بیگانه‌ای که علم از آن گرفته می شود، نوعی داد و ستد برقرار شود؛ به گونه‌ای که بتوان متناسب با اوضاع فرهنگی و اجتماعی کشور میزبان، از یافته‌های علمی استفاده کرد. همچنین به صورت متقابل، یافته‌های علمی کشور میزبان برای کشورهای دیگر درک پذیر باشند و در چارچوب قواعد علمی آنان قرار گیرند. با این گزاره هیچ کشوری نباید تنها مصرف کننده نظریات علمی دیگران باشد. باید خودش هم خلاقیت داشته

باشد. در سطح سوم سعی می شود ضمن توجه به چارچوب های علمی و نظری، مشکلات و مسائل خاص جامعه میزبان در قالب طرح های پژوهشی اجرا و برای حل آنها از علم بومی شده استفاده شود. شماری از پژوهشگران دانشگاهی و کسانی که به ویژه با مسائل اجتماعی درگیر هستند از این رویکرد دفاع می کنند (حسینی، ۱۹۸۵؛ افروغ، ۲۰۰۵).

سطح چهارم بومی سازی

در بالاترین سطح، یعنی سطح چهارم، از تولید علم بومی یاد می کنیم که با بومی سازی تفاوت دارد. در سطح چهارم، ضرورت تولید علم بومی مطرح می شود که از نظر روش شناسی و موضوع و محتوا با محیط اجتماعی هماهنگ است (افروغ، ۲۰۰۵). در پاسخ به این که باید به کدام سطح از سطوح بومی سازی توجه شود، باید در نظر داشت که این موضوع، با توجه به نوع رشته، تاریخچه و منابع موجود در هر کشور فرق می کند و در انتخاب سطح بومی سازی، توجه به این عوامل اهمیت ویژه ای دارد. این دیدگاه ضمن انتقاد از شیوه علمی موجود در دنیا، روش های مبتنی بر جهانی سازی را در پژوهش توصیه می کند که به نظر می رسد در سطح چهارم بومی سازی و در حوزه مباحث معرفت شناسی قرار گیرد. اسلامی بودن معرفت یا اسلامی سازی معرفت به معنای کشف، تدوین، ابلاغ و نشر معرفت درباره جهان و زندگی انسان، از زاویه جهان بینی اسلامی است.

نتیجه گیری

رسالت و فلسفه وجودی دانشگاه از گذشته تاکنون، کمک به توسعه، تحول جوامع از طریق آموزش و پژوهش و حل مشکلات بشری با توجه به اقتضائات و امکانات موجود بوده است. پس از پیروزی انقلاب و شکل گیری انقلاب فرهنگی با هدف بازنگری متون درسی، بومی سازی علم و تطبیق علوم با معارف دینی به مثابه یک آموزه در دستور کار سیاست گذاران و مسئولین آموزش عالی قرار گرفته است. هرچند عوامل متعددی در شکل گیری سازه های تحول علوم انسانی در جامعه نقش دارند، اما نقش دانشگاه پررنگ تر از همه بوده و نکته اساسی آن این بود که تعمیق بخشی و کارآمدی چنین طرحی، خود مستلزم نهادی است که به فرایند این تحول و الزامات و پیامدهای ناشی از آن توجه نماید. دانشگاه با توجه به رسالت تعریف شده و ماموریت ویژه در جهت تحقق و تعمیق بخشی طرح تحول در علوم انسانی با چالش های جدی چون ضعف مالی، تولید محتوی، بروز رسانی، فقدان چشم انداز و نبود کار تیمی مواجه است. یافته ها نشان می دهد: اولاً بیش یک قرن از ورود علوم انسانی به معنای جدید آن به کشورمان می گذرد. ثانیاً با توجه به آمار روزافزون

دانشجویان تحصیلات تکمیلی، می‌توان از این سرمایه‌های ارزشمند برای بومی‌سازی دانش و طرح مشکلات موجود در کشور و در جوامع محلی بهره‌گرفت. علیرغم گذشت چهار دهه از پیروزی انقلاب اسلامی و ظرفیت بالای ایده‌علوم انسانی اسلامی برای همکاری در میان ملل مسلمان و نقش این همکاری منطقه‌ای در گسترش و تعمیق ادبیات علوم انسانی اسلامی و به ثمر نشستن آن اقدامات جدی در خور این طرح صورت نگرفته است. ثالثاً در کشورهای توسعه‌یافته، علوم انسانی، نه تنها مبنا و زمینه‌ساز پیشرفت جوامع بوده بلکه سازنده ماهیت، شکل و هویت آن نیز بوده است در حالیکه در ایران هیچگاه دارای چنین شان و جایگاهی نبوده و نتوانسته نقش سازنده و تاریخی خود را ایفا نماید.

منابع

- احمدی، حمید (۱۳۹۰). آموزش عالی؛ وحدت و همبستگی ملی در ایران در نهادهای اجتماعی و همبستگی ملی. به اهتمام مجتبی مقصودی، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
- ادیب زاده، مجید (۱۳۸۹). مدرنیته زایا و تفکر عمیق، تهران: ققنوس.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۲). علم سیاست در ایران، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- امیدیان، مرتضی و زندوانیان، احمد (۱۳۹۸). بومی سازی علم روا نشناسی در راستای تحول و ارتقای علوم انسانی با رویکرد قانون برنامه ششم توسعه، سیاست‌های راهبردی و کلان، ۷(۲)، ۲۲۷-۲۴۸.
- باقری، خسرو (۱۳۸۲). هویت علم دینی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- بنی‌اسدی، احمد؛ سفیدخوش، میثم؛ باقری، خسرو و سجادی، مهدی (۱۳۹۹). کنشگری انسانی و رسالت اجتماعی دانشگاه جست و جوگر حقیقت در زمانه روشنگری و دوره رومان‌تیزم، پژوهش‌های فلسفی، ۱۴(۳۰)، ۳۸-۵۵.
- پارسانیا، حمید (۱۳۹۵). روش شناسی انتقادی حکمت صدرایی، قم: کتاب فردا.
- حدادی، علیرضا و حسین زاده یزدی، مهدی (۱۳۹۵). نظریه بومی‌گرایی حسین کچویان، نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان، ۶(۱)، ۱۶۱-۱۹۹.
- خوش اخلاق، مهدی (۱۳۸۹). بررسی موانع تحول در علوم انسانی، تهران: کنگره پیشگامان پیشرفت.
- دری، بهروز و طالب نژاد، احمد (۱۳۸۷). بررسی وضعیت عوامل راهبردی دانش آفرینی در دانشگاه‌های وابسته به وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش عالی، ۱۴(۴۹)، ۱-۲۱.
- طالب‌زاده، سیدحمید (۱۳۹۴). تبیین مبانی فلسفی تحول در علوم انسانی. شورای عالی انقلاب فرهنگی.
- عباس‌زاده مرزبالی، مجید؛ رفیع، حسین و حجازی، سید نصرالله (۱۳۸۹). جهانی شدن و ضرورت تحول در علوم انسانی به منظور تاثیرگذاری مطلوب آن بر فرایند توسعه در ایران، سپهر سیاست، ۶(۲۰)، ۲۵-۴۶.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۷۸). تأملاتی چند در باب امکان و ضرورت اسلامی شدن دانشگاه، نقد و نظر، ۱۹(۲۰)، ۲۱۶-۲۳۳.
- موحد ابطحی، سیدمحمدتقی (۱۳۹۵). تحلیلی بر اندیشه‌های علم دینی در جهان اسلام، قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص).
- نایی، محمد مهدی (۱۳۹۵). راز عقب ماندگی ما؛ چرا انتخاب نخبگان غربی، علوم انسانی است. مصاحبه با علیرضا حدادی، عصر اندیشه، ۵.

- Afroogh, E. (2005). [Software science faculty and pathology university (Persian). In E. Afroogh (Eds.), *An Introduction to Free Thought and Theorizing in Religious Sciences (First Volume; Lecture Series)* (pp. 55-88). Qom: Hozeh Elmiyeh.
- Fuhrmann, B. (2002). "Philosophies of Higher Education". In J.J. Forest and K. Kinser (Eds.), *Higher education in the United States: An Encyclopedia. ABC-CLIO.*
- Hosseini, A. (1985). *Basic study of Islamic psychology principles* (Persian). Mashhad: Islamic Research Foundation of Astane Quds Razavi
- Parsania, H., Mirsepah, A., & Panahi, M. H. (2009). *Localize the community* (Persian). Tehran: Marefatefarhangi.
- Shafaei Yamchelou, T., Abili, K., and Faramarz Gharamaleki, A. (2018). "Social responsibility in Universities (Case Study: University of Tehran)". *Barge Farhang*, 2(2), pp. 189-202. Available in: https://bargefarhangsj.ut.ac.ir/article_66921.html?lang=en. (In Persian)